

القول: فی الیمین

احکام یمین (قسم)

ویطلق علیها الحلف و القسم، و هی ثلاثة أقسام:

و بر آن حلف و قسم (سوگند) اطلاق می شود و آن سه نوع است:

الأول: ما یقع تأکیداً و تحقیقاً للإخبار بوقوع شیء ماضياً أو حالاً أو استقبالاً.

اول - آن است که جهت تأکید و تحقیق خبر دادن به وقوع چیزی در گذشته یا حال یا در آینده واقع می شود.

الثانی: یمین المناشدة- و هی ما یُقرن به الطلب و السؤال- یقصد بها حثّ المسؤول علی إنجاز المقصود، كقول السائل: «أسأ لك بالله أن تفعل كذا».

دوم - یمین «مناشده» است و آن چیزی است که طلب و سؤال (درخواست) با آن مقرون است و منظور از آن تحریک مسئول بر آوردن مقصود سائل است مانند قول سائل: «سؤال می کنم از تو به خدا که انجام بدهی فلان کار را».

الثالث: یمین العقد، و هی ما یقع تأکیداً و تحقیقاً لما بنی علیه و التزم به من إيقاع أمر أو تركه فی الآتی، كقوله: «والله لأصومن» أو «...لأترکن شرب الدخان» مثلاً. لا إشكال فی أنه لا ینعقد القسم الأول، ولا یتربّ علیه شیء سوی الإثم فیما كان كاذباً فی إخباره عن عمد. وكذا لا ینعقد القسم الثانی، ولا یتربّ علیه شیء من إثم أو كفارة؛ لا علی الحالف فی إحلافه، ولا علی المحلوف علیه فی حنثه وعدم إنجاز مسؤوله. و أما القسم الثالث فهو الذی ینعقد عند اجتماع الشرائط الآتیة، ویجب بزه و الوفاء به، و یحرم حنثه، و یتربّ علی حنثه الكفارة.

سوم - یمین عقد است و آن چیزی است که واقع می شود به جهت تأکید و تحقیق آنچه که بنابر آن گذاشته و التزام به آن پیدا کرده از انجام دادن امری یا ترک آن در آینده مانند قول او: «قسم به خدا البته روزه می گیرم» یا مثلاً «مصرف و کشیدن دخانیات را ترک می کنم». در این که قسم اول منعقد نمی شود، اشکالی نیست و چیزی بر آن مترتب نمی شود غیر از گناه در جایی که عمداً اخبارش دروغ باشد. و همچنین قسم دوم منعقد نمی شود و چیزی بر آن از گناه یا کفاره - نه بر قسم خورنده در سوگندش و نه بر محلوف علیه (شخص قسم داده شده) در حنث (مخالفت) آن و برنیاوردن مورد سؤال او - مترتب نمی شود. و اما قسم سوم همان است که با اجتماع شرایطی که می آید، منعقد می شود و اطاعت و وفای به آن واجب است و مخالفت آن حرام می باشد و بر حنث آن کفاره مترتب می شود.

مسألة ۱. لا تنعقد الیمین إلا باللفظ، أو ما یقوم مقامه كإشارة الأخرس، ولا تنعقد بالكتابة علی الأقوی. والظاهر أنه لا یعتبر فیها العربیة، خصوصاً فی متعلقاتها.

مسأله ۱ - قسم منعقد نمی شود مگر با لفظ یا چیزی که جای آن بنشیند؛ مانند اشاره شخص لال. و بنابر اقوی به نوشتن منعقد نمی شود و ظاهراً عربی در آن معتبر نیست خصوصاً در متعلقات آن.

مسأله ۲. لا تتعد اليمين إلا إذا كان المقسم به هو الله -جل شأنه-: إمّا بذكر اسمه العلمي المختصّ به كلفظ الجلالة، ويُلحق به ما لا يطلق على غيره كالرحمان، أو بذكر الأوصاف والأفعال المختصة به التي لا يشاركه فيها غيره، كقوله: «ومقلب القلوب والأبصار»، «والذي نفسى بيده»، «والذي فلق الحبة وبرأ النسمة» وأشبه ذلك، أو بذكر الأوصاف والأفعال المشتركة التي تطلق عليه تعالى وعلى غيره لكن الغالب إطلاقها عليه بحيث ينصرف عند الإطلاق إليه تعالى كالربّ والخالق والبارئ والرازق والرحيم. ولا تتعد بما لا ينصرف إليه، كالموجود والحيّ والسميع والبصير والقادر؛ وإن نوى بها الحلف بذاته المقدّسة على إشكال، فلا يترك الاحتياط.

مسأله ۲ - قسم منعقد نمی شود مگر این که آنچه به آن قسم خورده شده خدا جلّ شأنه باشد یا به ذکر اسم علم او که مختص به او می باشد مانند لفظ جلاله (الله) و ملحق به آن است آنچه بر غیر او اطلاق نمی شود مانند رحمان؛ یا به ذکر اوصاف و افعال مختص به او که غیر او در آن با او شریک نمی باشد مانند قول او: «قسم به مقلب القلوب و الابصار»، «قسم به آن کسی که جانم به دست او است» و «قسم به آن کسی که حبه را شکافت و انسان را آفرید» و نظایر این ها؛ یا به ذکر اوصاف و افعال مشترکه ای که بر خدای تعالی و بر غیر او اطلاق می شود لیکن غالباً بر او اطلاق می شود به طوری که در وقت اطلاق، منصرف به خدای تعالی می شود مانند ربّ و خالق و باری و رازق و رحیم. و به آنچه که انصراف به او ندارد، مانند موجود و حیّ و سميع و بصير و قادر، منعقد نمی شود اگرچه با آن ها نیت قسم به ذات مقدس خدا را داشته باشد؛ البته اشکال دارد پس احتیاط ترک نشود.

مسأله ۳. المعتبر في انعقاد اليمين أن يكون الحلف بالله تعالى لا بغيره، فكلّ ما صدق عرفاً أنه حلف به تعالى انعقدت اليمين به، والظاهر صدق ذلك بأن يقول: «وحيقّ الله»، و«بجلال الله»، و«بعظمة الله»، و«بكبريات الله»، و«لعمرك الله» وفي انعقادها بقوله: «بقدره الله» و«بعلم الله» تأمل و إن لا يخلو من قرب.

مسأله ۳ - آنچه در انعقاد قسم معتبر است این است که قسم به خدای متعال باشد، نه به غیر او؛ پس هر چیزی که عرفاً صدق کند که قسم به خدای متعال است، قسم با آن منعقد می شود. و اگر بگوید: «قسم به حق خدا» و «به جلال خدا» و «به عظمت خدا» و «به کبریایی خدا» و «قسم به بقا و دوام خدا» ظاهراً قسم صدق می کند. و در انعقاد قسم به این که بگوید: «به قدرت خدا» و «به علم خدا» تأمل است اگرچه خالی از قرب نیست.

مسأله ۴. لا يعتبر في انعقادها أن يكون إنشاء القسم بحروفه؛ بأن يقول: «والله» أو «بالله» أو «تالله» لأفعلنّ كذا، بل لو أنشأ بصيغتي القسم و الحلف كقوله: «أقسمت بالله» أو «حلفت بالله» انعقدت أيضاً. نعم، لا يكفي لفظاً «أقسمت» و «حلفت» بدون لفظ الجلالة أو ما هو بمنزلة.

مسأله ۴ - در انعقاد قسم معتبر نیست که انشای قسم با حروف قسم باشد به این که بگوید: «والله یا بالله یا تالله» هر آینه انجام می دهم این را» بلکه اگر آن را با دو صیغه قسم و حلف، انشا نماید مانند قول او: «اقسمت بالله» یا «حلفت بالله» نیز منعقد می شود. البته دو لفظ «اقسمت» و «حلفت» بدون لفظ جلاله یا چیزی که به منزله آن است، کفایت نمی کند.

مسألة ۵. لا تتعدد اليمين بالحلف بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم و الأئمة عليهم السلام وسائر النفوس المقدسة المعظمة، ولا بالقرآن الكريم ولا بالكعبة المشرفة وسائر الأمكنة المحترمة.

مسألة ۵ - يمين با قسم به بيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم و آئمه اطهار عليهم السلام و بقيه نفوس مقدسه و به قرآن كريم و به كعبه شريف و بقيه مكان هاى محترم، منعقد نمى شود.

مسألة ۶. لا تتعدد اليمين بالطلاق ونحوه؛ بأن يقول: «زوجتى طالق إن فعلت كذا، أو إن لم أفعل» فلا يؤثر مثل هذه اليمين لا فى حصول الطلاق ونحوه بالحنث، ولا فى ترتب إثم أو كفارة عليه. وكذا اليمين بالبراءة من الله تعالى أو من رسوله صلى الله عليه وآله وسلم أو من دينه أو من الأئمة عليهم السلام؛ بأن يقول مثلاً: «برئت من الله أو من دين الإسلام إن فعلت كذا، أو لم أفعل كذا»، فلا يؤثر فى ترتب الإثم أو الكفارة على حنثه. نعم، هذا الحلف بنفسه حرام، ويأثم حالفه؛ من غير فرق بين الصدق والكذب و الحنث وعدمه، بل الأحوط تكفير الحالف بإطعام عشرة مساكين لكل مسكين مدٍّ، ويستغفر الله تعالى شأنه. وكذا لا تتعدد؛ بأن يقول: «إن لم أفعل كذا فأنا يهودى، أو نصرانى» مثلاً.

مسألة ۶ - يمين با طلاق و مانند آن منعقد نمى شود به اين كه بگويد: «زوجه ام طالق است اگر اين را انجام دهم يا اگر انجام ندهم»؛ پس مثل اين قسم تأثيرى در حصول طلاق و مانند آن، با حنث قسم و نیز در مترتب شدن گناه يا كفاره بر آن ندارد. و همچنين است يمين به براءت از خدای متعال يا از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم يا از دين او يا از ائمه عليهم السلام به اين كه مثلاً بگويد: «از خدا يا از دين اسلام، برى هستم اگر اين را انجام دهم يا اگر اين را انجام ندهم»؛ پس گناه يا كفاره اى در مخالفت آن، مترتب نمى شود. البته خود اين قسم حرام است و قسم خورنده گناه كار است بدون آن كه بين راست و دروغ و مخالفت و عدم مخالفت آن فرقى كند. بلكه احتياط (مستحب) آن است كه قسم خورنده، ده مسكين را به عنوان كفاره اطعام كند؛ به اين كه به هر مسكين يك مدّ بدهد و از خدای متعال مغفرت و آمرزش بخواهد. و همچنين منعقد نمى شود به اين كه مثلاً بگويد: «اگر اين را انجام ندهم پس من يهودى يا نصرانى هستم».

مسألة ۷. لو علّق اليمين على مشيئة الله تعالى؛ بأن قال: «والله لأفعلنّ كذا إن شاء الله» وكان المقصود التعليق على مشيئته تعالى، لا مجرد التبرك بهذه الكلمة، لا تتعدّد حتى فيما كان المحلوف عليه فعل واجب أو ترك حرام، بخلاف ما إذا علّق على مشيئة غيره؛ بأن قال: «والله لأفعلنّ كذا إن شاء زيد» مثلاً، فإنه تتعدّد على تقدير مشيئته، فإن قال زيد: «أنا شئت أن تفعل كذا»، انعقدت ويتحقّق الحنث بتركه، وإن قال: «لم أشأ» لم تتعدّد، ولو لم يعلم أنّه شاء أو لا، لا يترتّب عليه أثر وحنث. وكذا الحال لو علّق على شيء آخر غير المشيئة، فإنه تتعدّد على تقدير حصول المعلق عليه، فيحنث لو لم يأت بالمحلوف عليه على ذلك التقدير.

مسألة ۷. اگر قسم را بر مشيئت (خواست) خدای متعال، معلق كند به اين كه بگويد: «قسم به خدا اين را انجام مى دهم اگر خدا بخواهد» و مقصودش تعليق بر خواست خدای متعال باشد نه آن كه تنها جهت تبرك به اين كلمه باشد منعقد نمى شود؛ حتى در جايى كه «محلوف عليه»، فعل واجب يا ترك حرام باشد، به خلاف موردى كه بر مشيئت غير او معلق كند به اين كه مثلاً بگويد: «قسم به خدا اين را انجام مى دهم اگر زيد بخواهد» پس اين قسم بر فرض خواستن زيد، منعقد مى شود. پس اگر زيد بگويد: «من مى خواهم كه اين را انجام دهى» منعقد مى شود و حنث و كفاره بر ترك آن مترتب مى شود. و اگر زيد بگويد: «من نمى خواهم انجام دهى» قسم مذكور منعقد نمى شود. و اگر قسم خورنده نداند كه زيد انجام آن عمل را مى خواهد يا نه، اثر

و حنث بر آن مترتب نمی شود. و همچنین است حال اگر بر چیز دیگری غیر از مشیت، معلق نماید که بر تقدیر حصول آنچه بر آن معلق شده، منعقد می شود، پس بر این تقدیر، اگر محلوف علیه را به جا نیاورد قسم حنث می شود.

مسألة ۸. يعتبر في الحالف: البلوغ والعقل والاختيار والقصد وانتفاء الحجر في متعلقه، فلا تتعد يمين الصغير و المجنون مطبقاً أو أدواراً حال دوره، ولا المكروه ولا السكران، بل ولا الغضبان في شدة الغضب السالب للقصد، ولا المحجور عليه فيما حجر عليه.

مسألة ۸- در شخص قسم خورنده، بلوغ و عقل و قصد و اختیار و منتفی بودن حجر در متعلق آن معتبر است؛ پس قسم بچه و دیوانه همیشه، یا ادواری در حال دیوانگی و مکروه و مست، بلکه شخص غضبناک که غضبش به طوری شدید باشد که قصد را از او سلب نماید و محجور علیه در موردی که بر او حجر شده است منعقد نمی شود.

مسألة ۹. لا تتعد يمين الولد مع منع الوالد، ولا يمين الزوجة مع منع الزوج، إلا أن يكون المحلوف عليه فعل واجب أو ترك حرام وكان المنع متوجّهاً إليه، و أمّا إذا كان متوجّهاً إلى الحلف فلا يبعد عدم انعقاده. ولو حلّفاً في غير ذلك كان للأب أو الزوج حلّ اليمين وارتفع أثرها، فلا حنث ولا كفارة عليه. وهل يُشترط إذنهما ورضاهما في انعقاد يمينهما؛ حتى أنّه لو لم يطلعا على حلفهما أو لم يحلّا مع علمهما لم تتعد أصلاً، أو لا بل كان منعهما مانعاً عن انعقادها وحلّهما رافعاً لاستمرارها، فتصحّ وتتعد في صورتين المزبورتين؟ قولان، أولهما لا يخلو من رجحان، فحينئذٍ لا يبعد عدم الانعقاد بدون إذنهما؛ حتى في فعل واجب أو ترك حرام، لكن لا يُترك الاحتياط خصوصاً فيهما.

مسألة ۹- قسم فرزند با منع پدر و قسم زوجه با منع شوهر منعقد نمی شود، مگر این که محلوف علیه فعل واجب یا ترک حرام باشد و منع متوجه به محلوف علیه باشد و اما اگر منع متوجه به قسم باشد، بعید نیست که منعقد نشود. و اگر در غیر آن قسم بخورند، پدر یا همسر حق دارند که یمین را حل (نقض) نمایند و اثر آن از بین می رود، پس حرمت مخالفت و کفاره ای بر آن نیست. و آیا اذن و رضایت آن ها در انعقاد قسم آن ها شرط است که اگر بر قسم آن ها مطلع هم نباشند یا در صورتی که آن را بدانند ولی حلّ ننمایند؛ اصلاً منعقد نشود یا این که اذن آن ها شرط نمی باشد، بلکه منع آن ها مانع انعقاد قسم و حلّ آن ها رافع استمرار آن می باشد، تا این که در دو صورت مذکور صحیح بوده و منعقد شود؟ دو قول است که اولی آن ها خالی از رجحان نیست؛ پس در این صورت بعید نیست که بدون اذن آن ها منعقد نشود، حتی اگر قسم در فعل واجب یا ترک حرام باشد، لیکن احتیاط خصوصاً در این دو مورد ترک نشود.

مسألة ۱۰. لا إشكال في انعقاد اليمين لو تعلقت بفعل واجب أو مستحب أو بترك حرام أو مكروه، وفي عدم انعقادها لو تعلقت بفعل حرام أو مكروه أو بترك واجب أو مستحب. و أمّا المباح المتساوي الطرفين في نظر الشرع، فإن ترجّح فعله على تركه بحسب المنافع والأغراض العقلية الدنيوية أو العكس، فلا إشكال في انعقادها إذا تعلقت بطرفه الراجح، وعدم انعقادها لو تعلقت بطرفه المرجوح، ولو ساوى طرفاه -بحسب الدنيا أيضاً- فهل تتعد إن تعلقت به فعلاً أو تركاً؟ قولان، أشهرهما وأحوطهما أولهما، بل لا يخلو من قوة.

مسألة ۱۰- در انعقاد قسم اگر به فعل واجب یا مستحب یا به ترک حرام یا مکروه، تعلق پیدا کند و در منعقد نشدن آن اگر به فعل حرام یا مکروه یا به ترک واجب یا مستحب متعلق شود اشکالی نیست، و اما مباحی که در نظر شرع، هر دو طرف آن مساوی می باشد، پس اگر فعل آن بر ترکش به حسب منافع و اغراض عقلایی دنیایی، ترجیح داشته باشد یا بر عکس آن باشد، پس در انعقاد

آن در صورتی که به طرف راجح آن تعلق پیدا کند و عدم انعقاد آن، اگر به طرف مرجوح آن متعلق شود اشکالی نیست. و اگر دو طرف آن به حسب دنیا هم مساوی باشد آیا در صورت تعلق آن به فعل یا ترک آن، منعقد می شود؟ دو قول است که اشتهر و احوط آن ها اولی آن ها می باشد بلکه خالی از قوت نیست.

مسألة ۱۱. كما لا تتعقد اليمين على ما كان مرجوحاً، تتحلل إن تعلقت راجح ثم صار مرجوحاً، ولو عاد إلى الرجحان لم تعد اليمين بعد انحلالها على الأقوى.

مسألة ۱۱ - همان طور که قسم بر آنچه که مرجوح است منعقد نمی شود، همچنین اگر به راجح تعلق پیدا کند سپس مرجوح شود، منحل می شود و اگر دوباره راجح شود، قسم بعد از انحلال آن بنا بر اقوی، عود نمی کند.

مسألة ۱۲. إنما تتعقد اليمين على المقدور دون غيره، ولو كان مقدوراً ثم طرأ عليه العجز بعدها، انحلت إذا كان عجزه في تمام الوقت المضروب للمحلف عليه، أو أبداً إذا كان الحلف مطلقاً. وكذا الحال في العسر والحرج الرافعين للتكليف.

مسألة ۱۲ - قسم، فقط بر مقدور منعقد می شود، نه بر غیر آن. و اگر مقدور باشد سپس بعد از آن عجز بر آن عارض شود، در صورتی که عجز او در تمام وقتی که برای محلوف علیه مشخص شده باشد، یا در صورتی که عجز او همیشگی باشد در حالی که قسمش مطلق است، قسم منحل می شود. و همچنین است حال در عسر و حرجی که رافع تکلیف می باشند.

مسألة ۱۳. إذا انعقدت اليمين وجب عليه الوفاء بها، وحرمت عليه مخالفتها، ووجبت الكفارة بحنثها، والحنث الموجب للكفارة هي المخالفة عمداً، فلو كانت جهلاً أو نسياناً أو اضطراراً أو إكراهاً فلا حنث ولا كفارة.

مسألة ۱۳ - اگر قسم منعقد شود وفای به آن واجب است و مخالفت آن حرام می باشد و با حنث آن، کفاره واجب می شود. و حنثی که موجب کفاره است، مخالفت عمدی می باشد، پس اگر از روی جهل یا فراموشی یا اضطرار یا اکراه آن را مخالفت کند نه حنثی هست و نه کفاره ای.

مسألة ۱۴. لو كان متعلق اليمين فعلاً - كالصلاة والصوم - فإن عين له وقتاً تعين، وكان الوفاء بها بالإتيان به في وقته، وحنثها بعدم الإتيان فيه و إن أتى به في وقت آخر، و إن أطلق كان الوفاء بها بإيجاده في أي وقت كان ولو مرة واحدة، وحنثها بتركه بالمرة. ولا يجب التكرار ولا الفور والبدار، ويجوز له التأخير ولو بالاختيار إلى أن يظن الفوت لظن طرؤ العجز أو عروض الموت. و إن كان متعلقها الترك، كما إذا حلف أن لا يشرب الدخان - مثلاً - فإن قيده بزمان كان حنثها بإيجاده ولو مرة في ذلك الزمان، إن أطلق كان مقتضاه التأييد مدة العمر، فلو أتى به مدته ولو مرة تحقق الحنث.

مسألة ۱۴ - اگر متعلق قسم فعل باشد مانند نماز و روزه، پس اگر وقتی برای آن معین کند همان متعین می باشد و وفای به آن، این است که در وقتش آن را انجام دهد. و حنث آن، انجام ندادن آن در آن وقت است، اگرچه در وقت دیگری آن را به جا بیاورد. و اگر مطلق باشد وفای به آن به این است که هر وقتی که شد آن را ایجاد نماید ولو یک مرتبه باشد و حنث آن به این است که به طور کلی آن را ترک نماید. و تکرار و فوریت و مبادرت، واجب نیست و برای او تأخیر ولو با اختیار، تا زمانی که به خاطر گمان پیدا شدن عجز یا پیدا شدن مرگ گمان فوت نماید جایز است. و اگر متعلق آن ترک باشد، مانند این که قسم بخورد که مثلاً دخانیات استعمال نکند، پس اگر آن را مقید به زمانی نماید، حنث آن به انجام آن در آن زمان می باشد اگرچه یک بار باشد. و اگر مطلق

بگذارد مقتضای آن همیشه و مادام العمر می باشد؛ پس اگر در مدت عمرش ولو یک مرتبه آن را انجام دهد، حنث تحقق پیدا می کند.

مسئله ۱۵. لو كان المحلوف عليه الإتيان بعمل، كصوم يوم؛ سواء كان مقيداً بزمان كصوم يوم من شعبان، أو مطلقاً، لم يكن له الإلحاث واحد بتركه في الوقت المضروب أو مطلقاً. وكذلك إذا كان ترك عمل على الإطلاق -سواء قيده بزمان أم لا- فالوفاء بها بتركه في الوقت المضروب أو مطلقاً، وحنثها بإيقاعه ولو مرة واحدة، فلو أتى به حنث وانحلت اليمين، فلو أتى به مراراً لم يحنث إلا مرة واحدة، فلا تتكرر الكفارة. والأقوى أن الأمر كذلك لو حلف على أن يصوم كل خميس، أو حلف أن لا يشرب الدخان كل جمعة، فلا يتكرر الحنث والكفارة لو ترك الصوم في أكثر من يوم، أو شرب الدخان في أكثر من جمعة، وتتحل اليمين بالمخالفة الأولى، والاحتياط حسن.

مسئله ۱۵. اگر محلوف علیه، انجام کاری باشد مانند روزه یک روز، چه به زمانی مقید باشد مانند یک روز از ماه شعبان یا مطلق باشد، فقط یک حنث برای آن می باشد در صورتی که در آن وقت مشخص یا به طور مطلق، آن را ترک نماید. و همچنین است اگر محلوف علیه ترک کاری به طور مطلق باشد، چه آن را به زمان مقید کرده باشد یا نه، پس وفای آن به این است که در آن وقت مشخص یا به طور مطلق، آن را ترک نماید و حنث آن به واقع ساختن آن می باشد؛ ولو یک مرتبه، بنا بر این اگر آن را انجام دهد حنث نموده و قسم منحل می شود. و اگر چند مرتبه آن را انجام دهد، حنث آن فقط یک مرتبه می باشد، پس کفاره تکرار نمی شود. و بنابر اقوی چنین است اگر قسم بخورد که هر پنجشنبه روزه بگیرد یا قسم بخورد که در هر جمعه دخانیات استعمال نکند، پس اگر بیشتر از یک روز روزه را ترک نماید یا بیشتر از یک جمعه، دخانیات استعمال کند حنث و کفاره تکرار نمی شود و قسم با همان مخالفت اولی منحل می شود و احتیاط خوب است.

مسئله ۱۶. كفارة اليمين: عتق رقبة، أو إطعام عشرة مساكين، أو كسوتهم، فإن لم يقدر فصيام ثلاثة أيام، وسيجيء تفصيلها في الكفارات إن شاء الله تعالى.

مسئله ۱۶. کفاره قسم، آزاد کردن یک بنده یا اطعام ده مسکین یا پوشاندن آن ها است؛ پس اگر نتواند، باید سه روز روزه بگیرد. و تفصیل آن در کفارات می آید ان شاء الله تعالی.

مسئله ۱۷. الأيمان الصادقة كلها مكروهة؛ سواء كانت على الماضي أو المستقبل. نعم، لو قصد بها دفع مظلمة عن نفسه أو غيره من إخوانه، جاز بلا كراهة ولو كذباً، بل ربما تجب اليمين الكاذبة لدفع ظالم عن نفسه أو عرضه، أو عن نفس مؤمن أو عرضه، والأقوى عدم وجوب التورية و إن أحسنها.

مسئله ۱۷. همه قسم های راست مکروه می باشند؛ چه بر گذشته و چه بر آینده. البته اگر به وسیله آن ها قصد دفع مظلمه ای از خود یا غیر خود از برادرانش را داشته باشد، بدون کراهت جایز است ولو این که دروغ باشد. بلکه چه بسا جهت دفع ظالم از خودش یا عرضش یا از جان مؤمن یا عرض او، قسم دروغ واجب شود. و اقوی آن است که «توریه» واجب نمی باشد اگرچه آن را خوب بتواند انجام دهد.

مسئله ۱۸. الأقوى جواز الحلف بغير الله في الماضي والمستقبل وإن لم يترتب على مخالفته إثم ولا كفارة، كما أنه ليس قسماً فاصلاً في الدعاوى والمرافعات.

مسأله ۱۸ - بنابر اقوی قسم به غیر خدا در گذشته و آینده جایز است اگرچه بر مخالفت آن گناه و کفاره ای مترتب نمی شود، چنان که در دعاوی و مرافعات، قسم به غیر خدا، قسمی نمی باشد که سبب فصل نزع گردد.

تنظیم:

رضا چوپانی / کارشناس ارشد حقوق خصوصی

[→ برای عضویت در کانال تلگرام اختبار اینجا کلیک کنید ←](#)

[→ برای عضویت در خبرسان تلگرام اختبار اینجا کلیک کنید ←](#)

[→ برای عضویت و پیگیری صفحه اینستاگرام اختبار اینجا کلیک کنید ←](#)

[→ برای دریافت تازه ترین مطالب، در خبرنامه ایمیلی اختبار عضو شوید ←](#)